

# شاد و تاثیران در تاریخ و تمدن

سرنوشت تاریخی اقوام پراهمین علوم انسانی و مطالعات فرهنگی نوشته :  
تیمین نژادی دانسته اند .  
رتال جامع علوم انسانی نوشته :

رسید یاسمی

استاد فقید دانشگاه تهران

مسئله اختلافات ذاتی نژادها و انتقال خواص نژادی اسلاف در اخلاف از عهد بسیار قدیم مورد بحث حکماء بوده است. در کتب افلاطون و ارسطو تفاوت ذاتی اقوام ذکر شده و در کتب متأخرین فلاسفه اروپا نیز غالباً علت اختلاف سازمانهای ملل و سرنوشت تاریخی اقوام پراهمین تیمین نژادی دانسته اند. در اواخر قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم دانشمندانی از قبیل سر ویلیام جونز و شلگل و یانگ و مولر و غیره مسئله نژاد آریائی و بعد موضوع نژاد شمالی را در افواه افکندهند. با اینکه بعضی از این علماء بخوبی میدانستند که

عنوان آریائی بیک دسته از ائسنه ملل اطلاق میشود و بهیچ وجه نمیتوان آنرا عنوان نژادی قرارداد، باز در طی کتب آنها دیده میشود که زبان را با نژاد مخلوط کرده از راه تشخیص یک نژاد بنام آریائی معضلات تاریخی را بخیال خود حل نموده‌اند.

### کنت دو گوینو (۱۸۱۶-۱۸۸۲)

مشهورترین این فرضیه‌ها متعلق به کنت دو گوینو است که کتب او را در واقع سرچشمه بسیاری از مذاهب نژادی علم تاریخ و جامعه شناسی میتوان دانست؛ مخصوصاً کتاب عدم تساری نژادهای بشری *Essai Sur l'Inégalité des Races Humaines* که در چهار جلد در پاریس بطبع رسیده است (۱۸۵۳-۱۸۵۵) گوینو بحث خود را از اینجا شروع میکند که در جامعه بشری ترقی و انحطاط رخ میدهد.

علل این تغییرات چیست؟ چه چیز موجب تعالی و چه چیز باعث تنزل اقوام میگردد؟ آنگاه جواب هائی را که قبلاً علماء باین مسائل داده‌اند و بعقیده خود در حل مشکلات کوشیده‌اند مورد سخن قرارداد و وضعیت آنها را نشان میدهد و ثابت میکند که نه تعصبات دینی نه فساد و نه اخوت و تنعم نه تمول و تجمل هیچیک علت قطعی انحطاط ملل محسوب نتوانند شد. دولت آرتک (مکزیک) در امر دیانت فوق العاده متعصب بود حتی قربانی انسان را نیز تجویز میکرد معذک این مسئله موجب انحطاط و زوال او نگردید بلکه یکی از موجبات دوام او بشمار آمد. طبقات عالیه یونان و روم و رنیز و ژن و غیره قرن‌ها با وفور نعمت و تجمل میزیستند و ابداً انحطاط در آنها آشکار نگردید. فساد و ارتشاء و اعمال منافی اخلاق دیگر در رم و اسپارت دیده شده و بسیاری از ملل را هم می‌شناسیم که رفتارشان را نمیتوان مطابق با اصول اخلاقی شمرد، با وجود این دولتشان قرن‌ها بی‌تزلزل باقی ماند. مردم فنیقیه در عین ترقی و تعالی دست از سرقت و غارت و ارتشاء برنمیداشتند.

از طرف دیگر بالعکس مللی را که رو با انحطاط گذاشته‌اند ملاحظه میکنیم که مراتب انسانیت و آداب و اخلاق را بحد اعلی رعایت کرده و ملایمت

و حسن معاشرت را پیشه خویش قرار داده اند و هیچیک از این اوصاف پسندیده مانع زوالشان نگرده است. همچنین تعلق بدیانت را هم نمیتوان ضامن بقای ملل شناخت زیرا که بسی اقوام را که دینشان در کمال قوت بود میشناسیم که راه زوال پیموده اند مثل ممالک صور و کارتاژ.

یکی از علل که محققین آنرا موجب طول عمر تمدن‌ها شمرده اند تناسب هیئت حا که با مردم است ایکن آن نیز جاوگیری از زوال نمی کند بالعکس تسلط اجانب هم اسباب انقراض ملل بشمار نمیايد چنانکه چین قرن‌ها در زیر سلطه قوم اجنبی مغول، دارای دولتی مقتدر و حیاتی برومند بود و انگلستان بدست بیگانگان نورمان فتح و اداره شد و روبرقی نهاد، پس نمیتوان صفات دولت‌ها را باعث انقراض یا تعالی ملل شمرد.

گوبینو یکان یکان این عوامل را که پیشینیان او علل ترقی یا انحطاط ملل شناخته اند رد کرده و هیچکدام را علت تامه ندانسته است بلکه آنها را از جمله معضلات می‌شمارد که پس از پیدا شدن علت تام، آنها نیز در تأثیر شرکت کرده اند. گوبینو بعد از تحریر موضوع ورود طرد اقوال دیگران بذکر عقیده خود می‌پردازد و علت اصلی و اساسی این امور را خاصیت نژادی می‌شمارد. بعقیده او انحطاط هر قومی وقتی شروع میشود که ارزش نژادی او تغییر بیابد و در نتیجه اختلاط با سایر ملل خونی را که بارث از نیاکان برده بود نتواند حفظ نماید.

پس پاکی و عدم آرایش نژاد تنها ضامن حفظ جامعه و تمدن و زوال میباشد. اگر چنین قومی قهراً زیر دست بیگانگان شد همینقدر که بتواند خون و صفات نژادی خود را حفظ کند روزی بتجدید استقلال خویش نایل خواهد آمد؛ بالعکس اگر قومی علی‌الظاهر تمدن و فرهنگش را هم نگهدارد ولی نسلش بواسطه آمیزش و تولد و تناسل با مردان پست، دیگرگون شود کم کم منحل میگردد چنانکه یونان و روم با داشتن فرهنگ و تمدن بسیار عالی منقرض شدند زیرا که در ادوار تباریخ خود از اختلاط نژادی نتوانستند جلوگیری کنند.

گوبینو پس از این بیانات باصل دیگر از عقاید خود میپردازد که عدم تساوی نژادها باشد. بزعم او بعضی از نژادها عالی و بعضی دانی هستند، برخی قابلیت ترقی دارند و برخی ابدالدهر محکوم بانحطاط و پستی هستند. تمدن و فرهنگ بشر منحصرأ از نژادهای عالی آمده است. بعضی نژادها در عالم هستند که باوجود عمر هزارساله نتوانسته اند از پست ترین مدارج فرهنگی قدمی بالاتر بگذارند و با اینکه در محیط های مختلف نشو و نما کرده اند موفق نشده اند چیزی بعالم بشریت تقدیم کنند که قابل ذکر باشد. این عدم لیاقت را باید از خواص نژادی و اوصاف ذاتی آنان دانست نه معلول محیط و عوامل دیگر. (مانند غالب کشورهای آفریقای وسطی)

گوبینو مخصوصاً علمائی را تخطئه میکند که عوامل جغرافیائی را در ترقی و تنزل ملل مؤثر شمرده اند. بعقیده او این عقاید را تاریخ تائید نمیکنند. محیط اقلیم امریکا برای نشو و نما بسیار مساعد بود با وجود این اقوام بومی آنجا بااستثنای سه ملت در امریکای مرکزی و جنوبی، موفق نشدند تمدنی از خود بظهور آورند و در حال بدویت ماندند. بالعکس اقالیم مصر و آشور و آتن و اسپارت چندان مستعد نبود و مردم برای زراعت بحفر جداول و انهار مصنوعی مبادرت میبجستند. اما چون سکنه آن نواحی دارای استعداد نژادی بودند تمدن های درخشان بوجود آوردند. همچنین اگر بملل جهان بنگریم مردمان مترقی را می بینیم که در نواحی مختلف الاستعداد زندگی میکنند. دلیل دیگر برای ضعف تأثیر عوامل جغرافیائی این است که در بعضی اماکن گاهی تمدن های درخشان ظهور کرده و پس از آن ظلمت و وحشت آنجا را فرا گرفته است. اگر واقعاً تأثیر اقلیم کافی بود بایستی همیشه حال سکنه آنجا یکسان باشد.

بعقیده گوبینو نژادهای بشری از یک ریشه نیامده و اصول مختلف داشته اند. و چون هر یک از منبغ خاص خود تراوش کرده اند تا زمانی که بی آرایش و پاک بوده و با سایرین اختلاط نیافته اند خواص خود را بصورت تمدن های مختلف بروز داده اند. با اینکه هزارها سال بر بشر گذشته و اختلاط

وامتزاج فراوان در مردمان راه یافته است باز امروز هم نژادها را چه از حیث ساختمان و اعمال بدنی و چه از لحاظ روحیات، مختلف می‌یابیم و هیچ عامل جغرافیائی قادر به تبدیل این خواص ذاتی نخواهد بود مگر آنکه بوسیله پیوند و آمیزش خون بتوان آنها را مبدل گردانید.

باعتماد گوینو در آغاز تاریخ سه نژاد اصلی وجود داشته است: سفید و زرد و سیاه و سایر اقسام طوایف از امتزاج آنها تولید شده اند. برومندترین و مستعدترین آنها نژاد سفید بوده خاصه شعبه آریائی آن. در زمانی که این نژاد خالص بود باعمال معجز آسا موفق شده است زیرا که بانی تمدن های بزرگ بشر، هندی، مصری، آشوری، یونانی، رومی، ژرمن نژاد آریائی بوده است، لیکن نژاد سفید پس از آمیزش با سایر نژادها خواص گرانبهای خود را از دست داده و در میان آنها افکاری که مقدمه انحطاط است ظاهر شد مثل دعوی تساوی بشر و نهضت های دموکراسی. پس بشر روز بروز بجانب تنزل می‌رود و اختلاط نژادها قابل جلوگیری نیست. در نتیجه مردم عالم بیشتر و بیشتر بهم شبیه خواهند شد و بحال متوسط خواهند افتاد؛ حتی محاسن و مزایای صوری بدنی و درخندگی فکر و قریحه صنعتی مردم نیز روز بروز کاسته خواهد شد و مثل اقوام پولینزی همه خلق عالم از حیث قد و شکل و اخلاق و رفتار مشابه خواهند گردید، جامعه ها خواهند مرد و تمدن بشری مدفون خواهد گشت.

این بود خلاصه بیانات کنت دو گوینو که در قرن ماضی تأثیر فوق العاده بخشید و امروز نیز بواسطه حسن عبارت و قوت بیان، بی تأثیر نیست. حتی بعضی از ملل معاصر هم سعی کردند که اصول نژادی او را سرلوحه سیاست خود قرار داده نظریات او را بعمل بگذارند و اگر در کار خود موفق میشدند چه بسا که این نظریات که از لحاظ علمی چندان استحکامی ندارد، یکی از درست ترین اقوال در باب علل سیر تمدن ها بشمار می‌آید.

### هوستون استوارت چمبرلین (۱۸۵۵-۱۹۲۷)

شبهه ترین تألیف به تصنیفات گوینو کتاب شالوده های قرن نوزدهم

تصنیف چمبرلین است که در سال ۱۸۹۹ بطبع رسید و ترجمه فرانسوی آن تحت این عنوان است *Les Fondements du XIX Siècle* آغاز کلام او جوابی است باین سؤال که اساس و سرچشمه تمدن قرن نوزدهم چیست ؟

چکیده جواب او از این قرار است : تمدن فعلی ما مأخوذ از چهار منبع است: یونانی ، رومی ، عبرانی ، توتونی. شعر و صنعت و فلسفه را از یونان ، حقوق و سیاست و نظامات را از روم گرفته ایم و یهودیان اصول دینان کلیمی و مسیحی را بما داده اند .

اما مقصود چمبرلین از توتون ، ژرمن ها و اسلاوها و سلت ها و باقی اقوام اروپای شمالی هستند که ملل کنونی اروپا و امریکا از آنها بوجود آمده اند و تمدن فعلی بسعی آنان باین درجه رسیده است . هر يك از مظاهر تمدن قرن نوزدهم مولود خواص نژادی یکی از این چهار ملت اصیل محسوب میگردد . چمبرلین نیز نژاد ها را بدو دسته عالی و دانی تقسیم میکند و این اختلاف را زائیده محیط جغرافیائی آنان ، نمیداند ، بلکه مثل گوپینو نژاد سفید و شعبه آریائی آن بالاخص توتون ها را ، از همه خلق عالم نجیب تر و بالاتر می شمارد . تفاوت چمبرلین و گوپینو در این است که بزعم گوپینو در آغاز نژاد ها خالص بوده اند بعد ممزوج و منحط شده اند ولی چمبرلین معتقد است که نژادهای عالی مثل یهودی و آریائی و توتونی هم در اصل خالص نبوده اند بلکه مخلوطی از اقوام پیشین محسوب میشده اند . نهایت اینکه اختلاط آنها به نحو خوبی صورت گرفته و موجب ترقی آنها شده است . پس در آینده هم این اختلاط نیکو و مناسب ممکن است صورت بگیرد و موجب ترقی گردد . از این نظر چمبرلین برخلاف گوپینو که آمیدی بآتیه بشر نداشت راهی برای خوش بینی باز میکند و طرقی را که برای تصفیه و پیوند نژادی مؤثر میدانند ذکر مینماید .

### لاپوژ

یکی از دانشمندان فرانسوی بنام و اشردو لاپوژ *Vacher de La Pouge* با تحقیقات جدید خود که متکی باندازه گیری علمی از بدن انسان بود رونقی

خاص باین عقیده نژادی داد و از علم زیست شناسی و انسان شناسی برای عقاید فوق ادله جدیدی ذکر کرد و علائم و مشخصات دقیقتری برای نژاد عالی و دانی نشان داد.

مهمترین تحقیقات او در سه کتاب زیر آمده است :

کوششهای اجتماعی (۱۸۵۰) Les Selections Aociales

آرین و نقش اجتماعی او (۱۸۹۹) L' Aryen Sou Role Aociale

نژاد و محیط اجتماعی (۱۹۰۹) Race et Milieu Aociale

با اینکه تحقیقات لاپوژ عاری از جانبداری نیست و لسی استقلال فکر و ابتکار و قوه تحقیقی که ظاهر ساخته است کتب او را از جمله اسناد معتبر فلسفه تاریخ قرار میدهد.

بعقیده او نژاد خالص در عالم وجود ندارد. در اروپا سه نژاد مختلف میتوان نشان داد. ۱- در سمت شمال آرینها که قد بلند و جمجمه دراز و رنگ موی طلائی از خواص بدنی آنهاست ۲- نژاد مرکزی که آنها را آلیپی می توان نامید قدشان کوتاه تر و جمجمه پهن تر و رنگ مو تیره تر است. ۳- نژاد مدیترانه ای که قامت کوتاه و جمجمه کوتاه دارند.

آرینها یا شمالیها خصایل و صفاتی دارند که بکلی از دو شعبه دیگر متمایز است و آن عبارت است مثلاً از خواهشهای دامنه دار وسیع و کوشش در بر آوردن آن خواهشها. افراد این نژاد در پیدا کردن ثروت قادرند و لنی کمتر آنرا نگاه توانند داشت. فطرتاً متهورند و در امور عالم پیشرفت های فوق العاده حاصل می کنند مجادلاتی که در آن وارد میشوند برای نفعی نیست بلکه محض زور آزمائی و نبرد کردن است. همه روی زمین را ملک خود می پندارند. در میان آنها هوش های فوق العاده دیده شده است. در عالم چیزی نیست که نخواهند و چون خواستند از بی آن قیام می کنند عاشق ترقی و کامیابی هستند اما نژاد مرکزی سالم تر و محتاط تر هستند و افق فکری و هست و نهمت آنها محدود است. استعدادشان متوسط است. چندان عشقی بترقی ندارند. پیرو آداب و سنن

قدیمند. غالباً در تشخیص مصالح کشور فکرشان عاجزاست. اما نژاد سوم که در جنوب اروپا است حتی از نژاد مرکزی هم پست‌تر و بی‌استعدادتر است. بنابراین لاپوژ قوت اخلاقی و شهامت و همت هر قومی متناسب با درازی جمجمه اوست. در عالم هیچ قوم بزرگی دیده نشده است که اندازه دور جمجمه‌اش کمتر از ۷۵ سانتیمتر باشد.

قائد و پیشوای ملل همان نژاد شمالی است که آنها را نژاد حاکم و مسلط باید خواند. در هر جامعه طبقه‌عالی مرکب از همین افراد و طبقات پست‌تر مرکب از سایر شعب است. در هر قومی که عنصر شمالی بیشتر باشد ترقی محسوس‌تر است. در فرانسه و سایر ممالک هر قدر که میزان عنصر شمالی کمتر شده ضعف و انحطاط آشکارتر گردیده است.

لاپوژ از خود می‌پرسد که این تغییرات چگونه در ترکیب نژادی اقوام رخ داده است.

علل اساسی این تغییر چه بوده؟ چرا باید آنان که جمجمه دراز دارند و موجبات ترقی محسوبند روز بروز راه تقلیل بی‌یوند. جوابی که باین پرسشها داده دومین اصل یا نظریات او را نشان میدهد که عبارت باشد از گزینش اجتماعی.

تغییر و تبدیل افراد جامعه یا بسبب عوامل محیط است که رفته رفته رنگ و شکل و خواص جسمانی و دماغی را مبدل می‌سازد. یا از راه انتخاب و گزینش است یعنی تقلیل تدریجی بعضی از عناصر نژادی و توسعه و تکثیر عناصر دیگر.

عامل نخستین که تأثیرات محیط باشد عملش طولانی است و در زمان کوتاهی نتیجه نمیدهد و نژاد را عوض نمیکند بالعکس عاملی که انتخاب باشد در زمانی کوتاه جامعه را مبدل می‌سازد. مثلاً یکی از عوامل محیط تربیت است که قادر نیست سرعت نژاد را عوض کند. تربیت نمی‌تواند شخص ابلهی را راهی کند و بی‌هنردانی را هنرمند سازد. تنها تأثیر آن بالا آوردن مقداری قلیل از سطح فکر متوسطین است. هرگز از راه تربیت نمی‌توان ملکات و خصال



ذاتی را تغییر داد. با وجود تکثیر مدارس و پرورشگاهها تعداد جنایات روز بروز بیشتر میشود. حجم کله انسان هم از اثر تربیت افزون تر نشده بلکه رو بنقص گذاشته است. نتایج حاصله از تربیت را نمیتوان بطور ارب باخلاف منتقل گردانید و در وجود آنان ثابت نگاهداشت.

تأثیر اقلیم بیشتر از تربیت محسوس است عوامل دیگر مانند طرز تغذیه، عادت بالکل، مزاجت میان خویشاوندان هم مؤثر هستند ولی اگر بهمین امور اکتفا شود قرن ها لازم است تا این تغییرات صورت ثابته بخود بگیرد. پس باید بوسیله انتخاب یکدسته از مردم را ابقا نمائیم و دسته دیگر را که مطلوب نیستند بدست فنا بسپاریم. از این راه می توان میزان ترکیب نژادی را در ظرف چند نسل بکلی عوض کرد. پس اختلاط نژادی بیش از هر عاملی اسباب ترقی یا انحطاط اقوام است.

درباب کیفیت این انتخاب لاپوژ میگوید انتخاب بر دو قسم است: طبیعی و اجتماعی.

طبیعی همان است که داروین و اتباعش بیان کرده اند. رفته رفته افراد لایق و قابل مقاومت می مانند و عجزه و ضعفاء از میان میروند اما در نوع بشر انتخاب اجتماعی حاکم تر است. مراد انتخابی است که در تحت تأثیر محیط اجتماعی حاصل شود.

از آنجمله انتخاب نظامی است که در نتیجه جنگها رخ میدهد. لاپوژ برخلاف عقیده عموم معتقد است که با پیشرفت تمدن جنگ تقلیل نمی یابد بلکه روز بروز فزونی میگیرد. انسان فعلاً قطعاً از انسان ماقبل تاریخ جنگجو تر است. در نتیجه جنگ، افراد سالم و لایق مخصوصاً صاحبان جمجمه دراز که طبقات شجاع و قوی و پیشقدم هستند از میان میروند در صورتیکه صاحبان جمجمه کوتاه و طبقات متوسط و پست کمتر صدمه می بینند. در اروپا بر اثر جنگهای سابق همیشه آریائی های جنگجوی دلیر از بین رفته نژاد

آلبی و مدیترانه‌ای سالم مانده‌اند همین حوادث موجب شد که آریائی‌های یونان و روم قدیم و نجبای قرون وسطی که از نژاد شمالی بودند بمقدار زیاد از بین رفته و اگر تکثیر نسل آریائی‌ها جبران نشود این نژاد بکلی از جامعه محو خواهد شد.

قسم دیگر از انتخاب اجتماعی رالابوژ سیاسی مینامد که نتیجه آن هم منفی است و بواسطه مجادلات سیاسی رخ میدهد. انقلابات و جنگهای داخلی بهترین افراد را که همیشه مقدم هستند از میان برمیدارد. در یونان و روم در موقع انقلاب فرانسه و سایر شورشهای سیاسی طبقات خوب جامعه روبرو و زوال نهادند. گذشته از این بواسطه جریان‌های سیاسی مردان پست فطرت و نابکار و دسیسه‌کار بالا می‌آیند و مردمان شریف و متفکر و روشن ضمیر را عقب میزنند، یا آنها را از بن برمیدارند، یا مایوس و گوشه‌نشین میکنند.

قسم دیگر انتخاب مذهبی است. در بعضی مذاهب ازدواج برای طبقه روحانی ممنوع است. پس جمعی از نجبه مردم از تولید مثل باز میمانند، در صورتیکه بتحقیق پیوسته که اکثر داوطلبان حرفه روحانیت مردمان با اراده و متفکری هستند. گذشته از این، جنگهای دینی و عقوبت‌هایی که بنام دیانت جریان داشته موانعی برای ازدواج فراهم کرده و اسباب ضعف نژاد میگردد مثلاً تشویق بخلوت و انزوا و زهد و پارسائی که مانع ازدواج است و همچنین ممنوع بودن مزاجت با اهل سایر ادیان و مذاهب قسم دیگر انتخاب اخلاقی است که وابسته قسم فوق است یعنی موانعی که از راه اخلاق و عادات در جامعه پیدا میشود مثلاً ناپسند بودن معاشرت مردوزن و ناپسند بودن برهنگی که گاهی بحد افراط میرسد و زنان و مردان مجبور میشوند بپوشیدن لباسهای بلند و چسبیده بر خلاف بهداشت عمل کنند، مانع نور آفتاب و جریان هوا و جلب امراض از قبیل سل و غیره شوند، بعلاوه بواسطه تبلیغ رحم و شفقت و نوع پروری ضعفا و طبقات

پست محفوظ میمانند و تولید مثل میکنند. پس اخلاق هم یکی از عوامل اجتماعی انتخاب است.

قسم دیگر انتخاب حرفه‌ئی است بموجب آمارهای دقیق در هر حرفه اشخاصی که از حیث هنر و استعداد در قسمت عالی واقند کمتر اولاد پیدا میکنند تا آنهایی که در قسمت دانی واقع هستند. پس میتوان گفت که چون هنرمندان و متخصصین بیشتر از دراز سران هستند، کم بودن اولاد آنها موجب ضعف این طبقه و قوت طبقه کوتاه سران میشود که خود مقدمه انحطاط است. قسم دیگر از انتخاب اجتماعی آن است که از جریان سکنه دهات بسوی شهرها حاصل میشود. بزرگ شدن بلاد و پیشرفت صنایع موجب میگردد که پیوسته رعیت دهات بشهرها آمده ساکن شوند و این مسلم است که مهاجرین بطور کلی با اراده‌تر و کاری‌تر هستند تا آنهایی که در ده میمانند. پس شهرها همیشه سکنه خوب دهات را تقریباً بسوی میکشد و رفته رفته آنها را یا از راه امراض فاسد میکند یا بواسطه محدودیت‌های شهر از تکثیر اولاد باز میدارد.

خلاصه به عقیده لاپوژ انتخاب اجتماعی از هر قسمی که باشد نتیجه منفی می‌بخشد یعنی نژاد را از بهترین عناصرش محروم میسازد. حتی در ممالک انگلو- ساکسون که سابقاً خالص‌تر بودند هم بینیم که در طبقات عالیه مردمان دراز سرو آریائی نژاد کم شده و طبقه کوتاه سر روی کار آمده اند.

زمین‌شناسی ثابت میکند که در ادوار مختلف موجودات کامل چون نتوانسته‌اند با محیط سازش کنند از میان رفته‌اند و انواع ابتدائی‌تر بجای آنها نشسته‌اند. زیست‌شناسی (بیولوژی) نشان میدهد که انتخاب موجودزنده هم از جهت تقهقر و هم از جهت تقدم صورت میگیرد. تاریخ شاهد است که بسی از تمدن‌های عالی و ملل بزرگ پس از چندی ترقی روی زوال نهاده‌اند. پس تصور ترقی عالم و بهبود اخلاق و احوال خلایق موهوم و بی‌پایه است این علوم نشان میدهند که موجودات هر قدر کاملتر باشند بیشتر در معرض زوال هستند

و بالعکس موجودات ابتدائی و ناقص بهتر تحمل آفات و تغییرات را میکنند. در نژادها هم چنین است، عالی در معرض تلف و دانی محفوظ از آسیب است.

این بود شمه‌ای از عقاید چندتن از دانشمندانی که علت حقیقی و سبب اساسی تغییرات تاریخی و تأسیسات اجتماعی را نژاد و خواص ذاتی و ثابت آن میدانند. ☆



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

☆ این مقاله که هنوز در جامی به چاپ نرسیده با لطف دانشمند معظم آقای دکتر باستانی پاریزی استاد دانشگاه تهران به مجله بررسیهای تاریخی اختصاص داده شده - مجله بررسیهای تاریخی از این همکاری، صمیمانه سپاسگزار است.